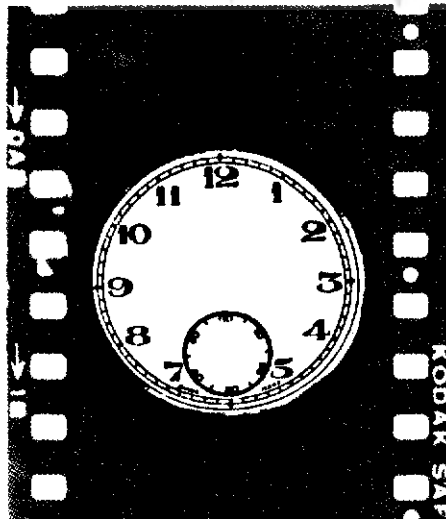


محمد مددپور

سینما، هنر تکنولوژیک



● مقدمه

طرح مسائلی که به شئون وجود آدمی رجوع دارد، بدون تذکر به ظهور تاریخی احکام و آثار ذات و ماهیت متقرر و متحقق بشر به ظهور وجود مطلق و اسماء الله و مظهریت تاریخی او نسبت به اسماء الهی، موجب و منجر به غفلت تام و تمام و عدم پرسش از ریشه و حقیقت این مسائل می گردد. طرح مسئله با توجه به مظهریت تاریخی بشر نسبت به اسماء الهی - که امری و رای طور متدانی ساحات حیاتی آدمی است - نهایتاً به «خودآگاهی تاریخی» ختم می شود.

مقصود از «خودآگاهی تاریخی» در اینجا، معنای هگلی لفظی یعنی «خودآگاهی خودبنیادانه» نیست. تاریخی بودن و خودآگاهی تاریخی انسان، بنابر آنچه حکمای اُنسی و عارفان صمدانی گفته اند، سیر در اسماء الهی است که

در گذشته متجلی بوده و در حال منعکس، و دیگر سیر در اسمائی است که در حال متجلی است و در آینده منعکس خواهد شد؛ و سرانجام، علم و معرفت به کل اسمائی است که آدمیان مظهر آنند. بنابراین، خودآگاهی تاریخی، نسبت نظری با واسطه به کل اسماء متجلی در تاریخ و معرفت به حقیقت غالب در ادوار تاریخ است. این معرفت در واقع سیر مفهومی و معنوی در گنه ظواهر و حوادث و وقایع تاریخی است و در طی آن مظاهر لطف و قهر الهی شناخته می شوند.

هنر و سینما با توجه به مراتب فوق چه وضع و مقامی در عصر حاضر پیدا می کنند؟ طرح این مسئله مستلزم نحوی پرسش از حکمت هنر و مابعدالطبیعه سینما در عالم کنونی است و نهایتاً به طرح چگونگی و چرایی اوضاع کنونی جهان بر مبنای خودآگاهی تاریخی می انجامد.

۱. اوضاع کنونی جهان

«ظهر الفساد فی البرّ والبحر بما کسبت ایدی الناس» (آیه ۴۱ از سوره روم)

بنابر آیات و روایات، بشر، امروز در طامة الکبرای تاریخ و عصر طامات و پریشانی و فتنه الدهمای آخر الزمان بسر می برد. این دوره که به تعبیر حکمت و دایمی، دور و کور چهارم عالم است به «کالی یوگا» (عصر ابر سیاه)، یعنی عصری که تیرگی و پلیدی قلب انسان را احاطه و تسخیر کرده، موسوم شده است. در این عصر، ساحات وجودی بشر «فرش شیطان» می شود و حیات انسانی در مشارکت با شیطان بروز و ظهور پیدا می کند. در این وضع و مقام، دیگر غایبه القصوای معرفت و تفکر، حق تعالی نیست.

چنین اوضاعی در حقیقت مستلزم غلبه قهر و سخط الهی در تاریخ بشر است. نفس اماره آدمی حجابی است که با ظهور و غلبه قهر و سخط الهی در عصر حاضر ملازمه دارد. در دوره جدید چنان است که نفس اماره را هیچ موضوع اصلی محدود نمی کند و همه امور به اعتبار «موضوعیت نفسانی» معتبر می شوند. موضوعیت نفسانی دوره جدید با فلسفه و مابعدالطبیعه جدید، صورت نظری به خود گرفته است و فلسفه، در بسط تاریخی خویش و طی مراحل از «نسخ» و «فسخ» و «مسخ»، در صورت سیاست و هنر و سرانجام تکنیک و تکنولوژی به تمامیت رسیده است.

و اما زمانی که تاریخ غرب به عصر مسموخت و پایان عصر و ادای فرهنگی خویش

می رسد، در سر سویدای اهل طلب، انتظار عالمی دیگر و آدمی دیگر به ظهور می آید؛ انتظار عصری معنوی که افقی فراروی جهان امروز بگشاید و عهد آدمی با حق و حقیقت در آن تجدید شود.^(۱)

۲. هنر و صنعت اکتونی

هنر دوره جدید، به تبع موضوعیت نفسانی عصر حاضر، بالتام در محاکات ظهورات نفس اماره به پایان می رسد. در مرتبه هنر، آدمی بسا نفس خویش نسبت بی واسطه پیدا می کند و در این بی واسطگی، حدیث نفس می گوید. حدیث نفس گفتن اودر عصر پایانی تاریخ غرب، آنگاه که هنر اصیل غربی در صورت و نحله «رومانتیسیم» به پایان می رسد، بدانجامی انجامد که همزمان با بسط تکنولوژی و پیدایش هنر تکنولوژیک، حضور آدمی نیز در تکنیک منحل می شود.

تکنیک که مرادف «تخنه» (Techne) یونانی و «فن» عربی است، در آغاز، محاکات امر متعالی است و در دوره یونانی در ذات آن تفرقه پیدا می شود و به دو معنی لحاظ می گردد: یکی «هنر خاص» به معنای امر روزی که با صورتهای خیالی سروکار پیدا می کند، و دیگر به معنی «تکمیل کار طبیعت» که همان تکنولوژی و صنعت است.

اما میان صنعت جدید و صنعت یونانی، با توجه به ماهیت و حقیقتی که هر یک مظهر آن است، تفاوتی اساسی در کار می آید، و آن

«انتزاعی و وهمی بودن» یکی و «انضمامی بودن» دیگری است. تکنیک به معنی یونانی، ادامه و دنباله جهان طبیعت است و ارسطو نیز از تکنیک چنین معنایی مراد می کرد؛ اما در دوره جدید، دیگر تکنیک دنباله و مکمل طبیعت نیست، بلکه در برابر طبیعت و وسیله استیلای بر طبیعت و تصرف بی رحمانه در آن است. تکنیک جدید تنها شباهتی به امر خارجی دارد و در واقع، تحقق صورتی انتزاعی از طبیعت است که در مابعدالطبیعه جدید با تفکر دکارتی طرح می شود. صورت فوق، بیانگر تلقی خاص بشر جدید از ماده و طبیعت است که در آن، به طبیعت و ماده، صورتی انتزاعی و قابل محاسبه زده می شود و آدمی، با زدن صورت و همی خویش بر طبیعت و با استمداد از عقل سلیم و محاسبه گر به معنای دکارتی لفظ، قدرت تصرف در اشیاء پیدا می کند. تصرف در اینجا دیگر تکمیل و دگرگونی ساده طبیعت و ماده نیست که شیء پس از انجام جریان تولید، ارتباط انضمامی خود را با وجود آدمی حفظ کند.

بدین ترتیب، انسان با تکنیک جدید عالمی مصنوع خویش ایجاد می کند که از طبیعت دور و به نفس آدمی نزدیک می شود و هر چه بیشتر بسط و گسترش می یابد، بیشتر نفسانی و ویرانگر می شود، تا آنجا که در صورت کامپیوترها، هوشهای مصنوعی، «ربات»ها «Robots» و بمبها و راکتورهای هسته‌ای، بیشتر به او هام و طوفانهای نفسانی انسان شبیه

می گردد تا طبیعت. از این روست که تکنولوژی جدید را انتزاعی و وهمی تعبیر کردیم و تکنیک یونانی را، تکنولوژی انضمامی.

در این میان، صنعت دیگری در کار می آید که جامع دو جهت طبیعی و فوق طبیعی است، چنان که در دوره ماقبل یونانی نیز، «تخنه» به همین معنی تفسیر می شده است. این همان صنعت معنوی و دینی تمدنهای دینی است که اشکالی از آن را در قرون وسطی و تمدن اسلامی مشاهده می کنیم. در اینجا، صنعتگر به کار خویش از جهتی صورتی طبیعی و از جهت دیگر صورتی روحانی و غیبی می دهد. صنعت در این وضع و مقام از حکمت معنوی دین برخوردار می شود و از حالت شیئی که با آدمی در ارتباطی صرفاً مکانیکی و فونکسیوننی است خارج می شود و میان صنعتگر و ابزار و محصول او، انس و مؤانستی خاص پدید می آید. آدمی ابزار را ادامه وجود خویش می داند. از آغاز تا پایان کار، ابزار را در کنترل خود می یابد. این ابزار، بی واسطه، با حرکت دست یا پای او در طبیعت تصرف می کند، در حالی که در تکنیک جدید، حرکت ماشین با واسطه علائم و بخشهای گوناگون آن، آغاز می شود. کنترل ماشین با واسطه انجام می گیرد؛ بنابراین، کنترل انسان بسیار کاهش می یابد. ماشین به طور اتوماتیک، با کنترل نسبی یا بدون کنترل کار می کند و گاهی نیز از نظم اتوماتیک خارج می شود و خساراتی به وجود می آورد. از سویی، از آنجا که تکنولوژی

جدید با طبیعت پیوستگی ندارد، به ویرانی آن می پردازد و در سیر طبیعی پدیده‌ها دخالت می کند. این ویرانی و نابودی با سرعتی دائم التزاید پیش می رود.

بنابر این، با توجه به ممیزات فوق، تکنیک جدید با تکنیک قدیم تباین ذاتی پیدا می کند و اینکه بعضی پیدایش هر دورا بنا بر «اصل استخدام» تفسیر کرده‌اند، بدون آنکه به ماهیت هر یک پی برده باشند، از غفلتی حکایت می کند که در آغاز سخن بدان اشاره شد: فی المثل، مؤرخین علوم و اختراعات، چینیان را بزرگترین مخترعان تاریخ می شناسند، چرا که بسیاری از مصنوعات از قبیل باروت، قطب نما، کاغذ، صنعت چاپ و غیره توسط آنان اختراع شده است. اما اگر قدری به ماهیت و حقیقت تکنیک و صنعت چینیان توجه شود، خواهیم دید که این شناسایی، نه از جهت وجود این آثار بلکه از جهت ماهیت تکنیک چینی، چندان جدی نخواهد بود. بدین معنی که انسان چینی، بنابر تفکر معنوی سنتی خویش هیچ گاه قائل به تصرف در طبیعت نبوده، بلکه اصرار بر هماهنگی با طبیعت و طریق آن (تائو) داشته است. اساساً چینیان با مابعدالطبیعه به سراغ طبیعت نرفته‌اند و آن را چون شیئی قابل محاسبه تصور نکرده‌اند.

ارتباط انسان چینی با جهان، ارتباطی معنوی بود. آنان برای طبیعت، قائل به جان بودند و هرگز مصنوعات خویش را جایگزین طبیعت و حتی مکمل آن - چنان که ارسطو تلقی کرد و زمینه ظهور تکنولوژی جدید را فراهم ساخت - نمی دانستند. آنان با وجود اطلاع از روشهای فنی تر تولید، از تولید فنی و تکنیک زده

می گریختند. بنابر تلقی چینیان، آنچه آدمی می ساخت صرفاً صورتی بیجان از طبیعت بود (علی رغم آنکه مطابق تلقی اساطیری، ابداع اولین مصنوعات را ناشی از قدرت آسمانی و خدایی امپراطوران می دانستند). این صورت به جهت فقدان روح و جان هیچ گاه در مرتبه برابری با طبیعت نبود. اگر تلقی فوق، صورت تلقی محاسباتی و مادی دوره جدید را پیدا کرده بود، قدر مسلم چینی ها هزاران سال پیش منشأ تمدنی نظیر تمدن جدید شده بودند. این مسئله بیانگر این حقیقت است که تفکر چینی با تفکر متافیزیک جدید با لذات متباین بوده است و از این رو اختراعات چینیان را نمی توان در سیر تکاملی و ارتقائی علوم و اختراعات قرار داد. در حقیقت، از خطاهای تاریخی عصر حاضر یکی هم این است که موقف و میقات علوم و اختراعات فراموش می شود و همه امور در یک وحدت سطحی لحاظ می شوند که در سیر تدریجی زمان رو به کمال نهاده‌اند؛ همچون تفکر که به زعم آنان از صورت ابتدایی علم تئولوژی آغاز شده و به صورت کاملتر امروزی، یعنی علم تحصلی رسیده است. بدین معنی، بشر امروز کاملترین بشر روی زمین، و شئونات تمدنی او نیز فوق تمدنهای گذشته تصور می شود.

مطالب فوق در باب اختراعات چینیان، در مورد مصنوعات و اختراعات یونانیان و رومیان نیز به نحوی دیگر صادق است، زیرا ابداعات تکنیکی یونانیان و رومیان را نیز نمی توان با مصنوعات و تکنولوژی جدید مقایسه کرد. اینان نیز هیچگاه از تکنولوژی، تلقی مادی و استیلایی نداشتند. چنان که در تاریخ علوم آمده، رومیان

اولین ماشین بخار را قرن‌ها پیش از «جیمزوات» اختراع کرده بودند، اما نه برای کنترل انرژی و نه به عنوان محرك ابزار مکانیکی. با این اوصاف اغلب مورخان غربی در طرح پرسش از ماهیت و ذات تکنولوژی، و اسم و اصل غالب بر آن غافل بوده‌اند و تابعان و شارحان آنان نیز از این مسئله غفلت کرده‌اند.

از اصل کلام دور نشویم. سخن از صنعت و هنر اکنونی و بحث از ماهیت و سرسر آن بود. گفتیم هنر تکنولوژیک که با بسط تکنولوژی، بسط می‌یابد، پایان هنر اصیل غربی است؛ هنری که در صورت اصیل خود چیزی جز حدیث نفس و سیر در چاله هرز نفس آماره نیست. اما به هر حال، هنر در صورت اصیل خویش ابداعی، حضوری و قلبی است، نه قلبی. در هنر اصیل تدبیر شیطانی مداخله نمی‌کند؛ هر چه هست حضور و بی واسطگی است. هنرمند در این مرتبه با شیادی صحنه گردانی نمی‌کند؛ او آنچه را که در خود می‌یابد، به صورت شعریا صور تجسمی یا الحان موزون بیان می‌کند. در این مرتبه، صور هنری منحل در تکنولوژی انتزاعی نیست. اما با پایان هنر اصیل - که با نخله رومانیتسم تمامیت پیدا می‌کند - هنر غربی هر چه بیشتر در علوم طبیعی و ریاضی از یک سو، و تکنولوژی از سوی دیگر، منحل می‌گردد.

با پیدایش گرافیک، عکاسی و سرانجام سینما و گسترش و توسعه آن، هنر و هنرمندی هر چه بیشتر در خدمت سیطره و استیلای برعالم و آدم قرار می‌گیرد؛ هنری که ذات آن عین «ماکیاولیسم» است^(۱). بنا به قول یکی از اولین سینماگران، آدمی با دوربین فیلمبرداری، با سرعتی روز افزون، به تسخیر عالم می‌پردازد و

با اکران فیلمها در سالنهایی که یکی از نویسندگان، «مغاره پندار افلاطونی» خوانده است، اذهان و عقول و افهام آدمی هر چه بیشتر به سیطره در می‌آید. مطالعه‌ای در نخله‌های موجود سینمایی، از کلاسیسم و رئالیسم تا نشورئالیسم، اکسپرسیونیسم و... نشان می‌دهد که همه آنها در خصیصه فوق مشترکند. بی وجه نیست که «استالین» می‌گفت: اگر سینما در دستم بود، جهان را تسخیر می‌کردم. سینمای جدید چه از مضامین مذهبی برخوردار باشد، چه از مضامین ملودرام، کم‌دی، مستند و تاریخی، فرقی نمی‌کند؛ حضور همه این مواد در سناریو و تصاویر سینمایی نهایتاً به نفوذ و تأثیری خاص در اذهان می‌انجامد. سینما ماهیتاً نمی‌تواند چیزی جز وسیله سیطره بیشتر فرهنگ جدید و ارزشهای موجود باشد.

آیا سینما با ممیزات فعلی قادر به طرح هر معنایی هست و به عبارت دیگر، آیا این صورت قابلیت پذیرش هر معنایی را دارد؟ آیا سینما ظرفی است که هر مظهری را بپذیرد یا آنکه باید نسبتی خاص میان ظرف و مظهر و صورت و معنی وجود داشته باشد؟

با توجه به آنچه در باب ممیزات تکنولوژی و هنر تکنولوژیک و مابعدالطبیعه جدید در حکم معنا و باطن تکنولوژی و هنر تکنولوژیک مطرح کردیم علی القاعده سینما به مثابه هنر تکنولوژیک صرفاً قابلیت معنایی خاص را پیدا می‌کند که همان فرهنگ جدید و باطن این فرهنگ است که به صورت نخله‌های مختلف هنری و سینمایی ظهور کرده است.

بیان تصویری در عصر حاضر، چه به

تخیلی طبیعی کودکان با جهان و واقعیت نابود می شود و حضور تخیلی کودکانه، با تأکید بر جهت باطل تخیل ویران می گردد و کودک با جهانی قلبی و دروغین انس پیدا می کند.

در سینما سخن از تمثیل و سمبولیسم قدیم دیگر مطرح نیست. تمثیل یا سمبولیسم قدیم به محاکات امر متعالی می پرداخت و نقشها و صور خیالی و تشبیهات حسی برای بیان آن امر متعالی



که محسوس و قابل بیان به صور محسوس و الفاظ نبود، بکار گرفته می شدند. اما در سمبولیسم و تمثیل جدید، سخن از محاکات امر نفسانی است، هر چند این نحو سمبولیسم نیز لزوماً با فریب و شعبده از طریق تروکاژها و حوادث محیر العقول سینمایی سر و کار ندارد. اساساً در تخیل ابداعی هنرمند در هنر اصیل جدید، تدبیرات و مکر و حيله به معنای سینمایی لفظ کمتر مورد نظر است. اگر باطن این هنر امر نفسانی و استیلا

صورت گرافیک، عکاسی یا سینما، بیان چه صورتی است و این صورت در مرتبه خویش چه معنایی را بیان می کند؟

گفتیم این معنی همان روح فرهنگ غربی، یعنی استیلا و قدرت است که اراده انسان غربی و در نتیجه هنر او معطوف بدان است. هر چه هنر و تکنیک امکان توسعه قدرت انسانی را بیشتر کند، امکان غلبه آن بیشتر است. هنر و تکنیکی مطلوبتر خواهد بود که انسان بیشتر محو و مات در آن شود و تفکر او را از توجه به حقیقت بیشتر منحرف سازد. حیرتی که در سینما برای بیننده فیلم حاصل می شود نه تحیر ناشی از هیبت و جلال آسمانی، بلکه تحیری است که از محو شدن در کثرات و همی زمینی به ظهور می آید و آن همان حیرت مذموم است.

سینما بالذات ممتازات فوق را داراست نه بالعرض و محو شدن در کثرات اشباح و صور سینمایی بالذات سراغ و سر وقت آدمی می آید، نه بالعرض. چنین است که آدمی پس از مشاهده فیلمی نافذ و مؤثر، مدت‌ها محو در کثراتی می شود که به نحوی غیر واقعی و وهمی، عالم واقع و اوهام را به تصویر در می آورند. اشیاء در سینما ماهیت اصیل خویش را از دست می دهند، زیرا آدمی در این مرتبه به طور مضاعف به آنها صورتی وهمی می زند؛ علی الخصوص آنجا که «تروکاژ» و دیگر فنون تدبیری مونتاژ بکار می آیند این امر شدت می گیرد با نقاشی متحرک یا «کارتون» همه امور غیر واقعی و وهمی، ممکن می نمایند.

کارتونها به کودکان می آموزند که هر چه بیشتر از واقعیت اینجهان دور شوند و به اوهام و خیالات دروغین خود پناه برند. بدین ترتیب، رابطه

و جستجوی قدرت است، این امور با صور حضوری ظهور پیدا می کنند؛ چنانکه در شعر، موسیقی، نقاشی، پیکر تراشی و معماری جدید چنین است. اما حضوری که در سینما در حکم مقدمه است، با آن آلودگی تام و تمام به تکنولوژی و تدابیر و حیل سینمایی، از سمبولیسم بسیار دور می شود. در اینجا تفاوت است میان کلماتی که نویسنده کتابی با آنها به شرح واقعه یا

آن را میزان نفوذ و سیطره اش بر اذهان و عقول و القاء کثرات وهمی و اغفال از وحدت تعیین می کند.

سیطره اشباح و تصاویر در سینما، بنا بر قوت و ضعف فیلم، چنان است که گاه آدمی را مدت‌ها اسیر خویش می سازد و مجالی برای تأمل و کنده شدن از تصاویر به او نمی دهد، حال آنکه غایت هنر اصیل، تصویر و صورت نیست،

* اساسی ترین مسئله برای هنرمند انقلابی مسلمان خود آگاهی به چیزی است که تکنیک و مابعدالطبیعه جدید در ذات خود می پرورد و آن استیلا و ولایت شیطانی دجال یک چشم غرب است که چشم باطن را به حق و حقیقت بر بسته است.

برآل جامع علوم انسانی

امری می پردازد و تصاویری که سعی در بیان آن واقعه یا امر دارند. کتابی که تبدیل به سناریوی سینمایی شود، یک مرحله از حضور ابداعی هنرمندانه دور می شود. این امر درباره دیگر عناصر سینمایی نیز صادق است: هر ذوق و حضوری در سینما، در واقع از مقام اولیه خود فرو می افتد و از سر چشمه خود دور می شود تا نهایتاً در حضوری تألیفی، برای ایجاد صورتهای وهمی و غیر واقعی به کار آید که قوت و ضعف

بلکه وارستگی از آن نسبت بی واسطه یافتن با معنای باطنی آن است. غفلت از واقعیت محسوس که سینما - حتی سینمای مستند - آن را مسخ می کند و به مدد اوهام و اشباح، میان انسان و کثرت اشیاء حجاب می کشد، مقدمه غفلت از حق و حقیقت است که در مظاهر اشیاء جلوه گرمی شود. و این همه به مدد تکنولوژی میسر می گردد. تکنولوژی در سینما چنان وضعی دارد که بدون آن سینمانمی توانست

وجود خارجی پیدا کند.

صنعت و هنر اکنونی، جهانی را برای آدمی بازمی نماید که منشأی جز اوهام ندارد. حجب و همی امروز چنان غلبه یافته که خلاصی از آن قریب به محال انگاشته می شود. هیچگاه در کل تاریخ بشر چنان نبوده که انسان این گونه اسیر اوهام خویش شود و راهی برای وارستگی از آن پیدا نکند. این وضع چنان در عالم ریشه گرفته که جهان بدون سینما و هنر تکنولوژیک غیر قابل

و سیاحت فلاسفه یونانی و متکلمین مسیحی در بخشی از جهان سیطره یافت، فلسفه جدید بیرحمانه سراسر عالم را در نور دیده و بر همه ششون حیاتی انسان تأثیر گذاشته است. مابعدالطبیعه به مدد تکنولوژی جدید، که ظهور و بروز خارجی قدرت نهفته در آن است، توان بسیار یافته و وظیفه تفسیر و تغییر وضع موجود را - در حد اصلاح، نه انقلاب - به علوم متکثره انسانی و طبیعی سپرده است. «سپیرنتیک» نیز وظیفه کنترل را بر عهده گرفته است.

حوالت تاریخی جدید، در مرحله مسموخت، به تکنولوژیک شدن تمامی ششون حیات آدمی، حتی هنر، انجامیده است. «هیدگر»، متفکر معاصر آلمانی، این امر واقع شده را به ریشه کن شدن انسان از خاک و بیگانگی تفکر از سیر در آسمانهای برین و غلبه تفکر محاسبه گر تکنیکی تعبیر می کند. این ریشه کن شدن دائماً در حال تحقق و در شرف بسط است، که در واقع پایان کار آدمی است. امروز بشر با آنچه که «زمین» می نامند، تنها روابط تکنیکی محض دارد؛ این جایی که انسان در آن سکونت دارد دیگر زمین نیست^(۳). در عصری که به «عصر اتم» موسوم است، دیگر آدمی تعلق به خاک ندارد. این بی ریشگی با سرگردانی میان زمین و آسمان و استغراق در اوهام و انفعالات نفسانی و عوالم خیالی - به معنای مذموم لفظ - ملازمه دارد.

مردم سرگردان ریشه کن شده، بعضی هنوز در زادگاه خویش بسر می برند و بعضی ناگزیر به ترك آن شده اند و در پریشانی شهرهای بزرگ گرفتار آمده اند و در برهوت نواحی صنعتی ماوا گزیده اند. اینان اکنون نسبت به زادگاه پیشین خود

تصور می نماید. اگر بر فرض، تمایلی برای مهار سینما هم وجود داشته باشد راه به جایی نمی برد، چرا که امر خود رو را نمی توان صرفاً با سیاست و کنترل خارجی مهار نمود.

اساساً سینما ریشه در مابعدالطبیعه جدید دارد و مابعدالطبیعه، با سپری شدن عصر مسموخت فرهنگ غربی، ریشه هایی به مراتب قویتر از فلسفه قدیم در زمین دوانده، به گونه ای که شاخ و برگ هایش تمام عالم را فرا گرفته است. اگر فلسفه یونان با نبردهای اسکندر و سیر



بیگانه اند؛ اما آنان که در زادگاه خویش مانده اند چه؟ اغلب حتی از دسته نخست نیز بی خانمان ترند. ساعتها و روزها در اسارت رادیو و تلویزیون بسر می برند. فیلمهای سینمایی، آنها را به عوالمی غیر عادی و اغلب کاملاً عاری از تخیل می برند و توهمی از دنیای موهوم را به آنان القامی کنند. مجلات مصور نیز همه جا در دسترس همگان قرار دارند و این دنیای موهوم را کاملاً واقعی و نزدیک جلوه می دهند؛ نزدیکتر از مزارعی که آنها را احاطه کرده است؛ نزدیکتر از آسمان؛ نزدیکتر از گردش شب و روز؛ نزدیکتر از آداب و رسوم روستا و نزدیکتر از سنتهای زادگاه آنان. همه چیز در چنگال برنامه ریزی و محاسبه و سازماندهی و اتوماسیون گرفتار آمده است.

اما برآستی این چیست که آدمی را سرگردان کرده و زمین را چنان دگرگون ساخته که دیگر حقیقت آن را باز نمی توان شناخت؟ آیا این بی ریشگی از توقف آدمی در دفع نیازهای هر روزی زندگی و تدبیر امور و تأثیر و تصرف در طبیعت ناشی می شود؟ آیا این سرگردانی، به تعبیر «هوسرل»، نتیجه وضع طبیعی و فطرت بسیط و همی و مانند در عالم واقع و واقع بینی و افتادن در ابتدال زندگی معمولی و روزمره اجتماعی است؟... اما این امور، خود فرع بر مبانی و اصولی است که موجب تکوین «روح زمانه» شده است. پس منشأ روح زمانه چیست که با گریز از تفکر معنوی و غفلت و فراموشی نسبت به ذات متفکر انسان ملازمه دارد و آدمی را در تفکر حسابگرانه^(۳) منهمک می گرداند تا آنجا که ریشه کن شود؟

این همه از وجود معرفت خاصی حکایت

می کند که امروز حیات آدمی، اشیاء پیرامون او و عوالم مرتبط با او را، و نیز انسانی را که همسوع اوست، مبتدی را که محیط بر او و معادی را که مطلوب اوست، تبیین و تفسیر می کند. امروز علوم جدید و تکنولوژی آدمی را در موضعی خاص قرار داده و واسطه ارتباط او با جهان شده است. علم و تکنیک با سرعتی روز افزون زمین را در حجابی از اوهام ریاضی و غیر ریاضی فرو می پوشانند و این اوهام را واسطه پیوند آدمی با زمین و جهان قرار می دهد.

این علم خود به نحوی به مابعدالطبیعه باز می گردد و پیدایش آن مرهون انقلابی است در مفاهیم اساسی که طی چندین قرن گذشته منشأ اثر بوده اند و آدمی به واسطه آنها در عالم متفاوتی می زیسته است. این انقلاب تمام عیار در نگرش بشر، با فلسفه جدید به وقوع می پیوندد و در نتیجه آن، وضع و مقام انسان در جهان و نسبت او با آن دگرگون می شود. با این انقلاب و تغییر نسبت، جهان شیئی قابل محاسبه تلقی می گردد و طبیعت، به مثابه جایگاه و منبع عظیم انرژی مورد نیاز صنعت و تکنولوژی، در معرض حملات و تهاجمات عقل حسابگر قرار می گیرد. این نسبت جدید انسان با جهان که اساساً یک نسبت تکنیکی است، اولین بار در قرن هفدهم، در اروپا پدید می آید و تا مدتها برای سایر نقاط زمین ناشناخته باقی می ماند و به طور کلی در اعصار و تاریخهای گذشته بی سابقه است.

قدرت نهفته در تکنولوژی جدید و ماهیت تکنیک، که به تعبیر هیدگر «سیطره و استیلا» است، از ذات مابعدالطبیعه بر می خیزد؛ قدرتی که آدمی بر آن مستولی نیست

و حتی از سوی آن به معارضه خوانده شده است.

آنچه در روزگار ما تحت عناوین مختلف، از جمله تکنولوژی فیلم و تلویزیون و رادیو شناخته شده، احتمالاً تنها مرحله‌ای از بسط خویش را طی کرده است و این بسط و توسعه و سیطره ادامه خواهد یافت. به تناسب بسط تکنولوژی، آن قدرت مهار ناشدنی هر چه بیشتر غیر قابل کنترل خواهد شد و بشر از جمیع جهات در محاصره قوای تکنولوژی گرفتار خواهد آمد. این قوا، هر لحظه و هر جا، آدمی را در پی خود می کشند و خود را بر او تحمیل می کنند و بسیار فراتر از ظرفیت و توان تصمیم گیری او، به رشد خویش ادامه می دهند و خواست و اراده وی را تابع خود می سازند.

از ممیزات دنیای تکنولوژیک جدید این است که فرآورده‌های صنعتی بسرعت شناخته می شوند و مورد تحسین عمومی قرار می گیرند. عالمان علوم طبیعی و برندگان جوایز علمی زندگی سعادت آمیزتری را به بشر بشارت می دهند، بدون آنکه لحظه‌ای در این معنی تأمل کنند که تهاجم تکنولوژی به طبیعت و حیات انسانی بسیار مخرب تر و مصیبت بارتر از انفجار بمب هیدروژنی است. بشر امروز به مقتضای تکنولوژی زندگی می کند و با شتابی روز افزون به حاکمیت سازمان ورژیم بوروکراتیک تن می دهد. در این وضع احتمالاً هیچ فرد یا سازمانی نمی تواند جریان تاریخ را متوقف یا منحرف سازد، بویژه آنکه این جریان از طریق وسایل ارتباط جمعی، منجمله رادیو و تلویزیون و سینما، تأیید و تبلیغ می شود. آیا بدین ترتیب انسان قربانی سرگردان وی دفاعی

در برابر قدرت فائق و مقاومت ناپذیر تکنولوژی است؟ مسلماً چنین است، مگر اینکه در مبانی و اصول تفکر جدید انقلابی رخ دهد. این انقلاب از چه طریقی به وقوع می پیوندد و چگونه آغاز می شود؟

گفتیم که واقعیت موهوم و وهمزای موجود، فرع بر نسبت آدمی است با وجود. متافیزیک جدید - و هر معرفتی، از جمله معرفت دینی - نیز حاصل نسبتی خاص میان آدمی با وجود است و همان طور که اشاره شد، این نسبت تاریخی است. تاریخی بودن بدین معنی است که در هر دوره‌ای از ادوار تاریخی، وقتی و زمانی (نه به معنای تکنولوژیک امروزی) سراغ آدمی می آید. در این وقت و زمان، «حضور»ی هست و «حصولی». دین، فلسفه، سیاست، صنعت و هنر در این نسبت حضوری و حصولی تاریخی متحقق می شود. بنابراین، انسان در هر دوره تاریخی با خدا، انسان و جهان، به عبارتی با عالم و آدم و مبدأ عالم و آدم نسبتی پیدامی کند و همه شئونات یک مدینه و تمدن و فرهنگ، فرع بر این نسبت ظاهر می شود.

نسبت خاص آدمی با وجود، گاه اقتضای کفر و غفلت دارد و گاه اقتضای ایمان و تذکر، و این دو حکایت از ظهور حق تعالی به اسماء جلال و جمال دارد. در تاریخ نیز گاه غلبه با الله است و گاه غلبه با طاغوت. در عصر حاضر غلبه با طاغوت بوده است و انسان مظهر طاغوت. اگر در ادوار دیگر، طاغوت متعالی از نفس انسانی است، در دوره جدید، طاغوت عین نفس اماره انسانی و به عبارتی نفس اماره یهودی - نه موسوی و کلیمی حقیقی - است. و اکنون بشر در دوره جدید به جایی رسیده که این نسبت خاص، در نیست

انگاری و خودبینادی و زندقه ظهور و بروز یافته است و هنر تکنولوژیک و سینما نیز نمی تواند از این امر وارسته و رها و مستقل باشد.

پس باید پرسید: اساساً هنر تکنولوژیک و سینما چه وضع و مقامی در مدینه اسلامی، و در نتیجه انقلاب اسلامی دارد؟ آیا سینمای اسلامی به معنی بالذات دینی ممکن است؟ این پرسش مرتب بر پرسشی دیگر از اوضاع جهانی و حقیقت و ماهیت انقلاب اسلامی است.

۳. حقیقت و ماهیت انقلاب اسلامی

گفتیم که در عصر ممسوخیت تاریخ غرب و در پایان عصر ودایع فرهنگی و غلبه سنن تمدنی، انتظار عالمی دیگر و آدمی دیگر به ظهور می آید. اکنون پایان حوالتی فرارسیده که چهار صد سال بر تاریخ بشر غالب بوده؛ حوالتی که مستلزم قهر و سخط الهی بوده است. و اینک بشر در انتظار عصری معنوی است که با روشنایی آسمان قلب آدمی ملازمه دارد. امروز افقی فراروی جهان قرار گرفته که تنها گروهی اندک آن را دریافته اند؛ افقی در حال گشایش، که غایت القصوای معرفت متحقق و جلوه گرد آن، بنابر آیات قرآن و روایات مأثوره، قرب و بی واسطگی به اسماء الله الحسنى و اسم لطف الهی است. در این عصر، طلب دوباره ای برای بازگشت به حیات دینی در جهان پیدا شده و بشر امروز می خواهد از وضع موجود بگذرد و آن را پشت سرگذارد. این حس انقلابی در جوانان و اهل حضور، بویژه هنرمندان، شدیدتر است. بسیاری از متفکران بحران جهانی تفکر، و از آنجا بحران ذاتی هنر جدید و برهوت بی فکری و بی هنری را اعلام داشته اند. اینان دریافته اند که در تاریخی بسر می برنید که استدراج زندگی از

*** سینماگری که تلاش می کند مراتب غیب و شهادت وجود انسان را به نمایش گذارد، ناخودآگاه موجودیت سینمای اکتونی را به مثابه صنعت و هنری که قادر به بیان حقایق متعالی نیست، نفی می کند.**



لوازم ذات آن است و غفلت از عنایت الهی و گرفتاری به خشم و عقوبت خداوندی، حقیقت آن. در چنین اوضاع و در نسبت با شرایط فوق است که انقلاب اسلامی با اسمی از اسماء الهی آغاز شده است؛ یعنی با **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و اسم الله اکبر که حضرت نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام مظهر تام و تمام آن اسم اعظمند. در ظل اسم اعظم است که حضرت ختمی مرتبت (ص)، امت اسلام و مدینه اسلامی را تأسیس نمود.

انقلاب اسلامی در ذیل بحران و ممسوخیت فرهنگ موجود آغاز گردیده و عهده دار وظیفه ای جهانی است. انقلاب اسلامی، آمادگی برای گذشت از وضع موجود است و در پی آنکه اوضاع غالب و نظم حاکم بر جهان را فرو بریزد. این انقلاب با سیطره جهانی تکنیک و

سیستمهایی که حافظ و نگاهبان این سیطره‌اند به معارضة برخاسته است. چنین است که تمام جریانهای سیاسی رسمی موجود پراگماتیسم آمریکایی، دمکراسیهای اروپایی، ناسیونالیست‌ها و کمونیسم روسی و غیر روسی با آن سردشمنی دارند و در مقابل آن قرار گرفته‌اند.

مميزات انقلاب اسلامی و غایة القصوای آن چیست که غریبان آن را در تعارض و متباین با تفکر حسابگرانه و ظاهرپرستانه خویش می‌بینند؟ این انقلاب چگونه غایة القصوا، وه عبارتی بدایت و نهایت تفکر و مدنیت غرب را که در نفس اماره یهودیان فرعون زده آمریکا و اروپا تمامیت یافته، نفی میکند؟

غایة القصوا و بدایت و نهایت انقلاب اسلامی، همچنان که اشاره کردیم، اسم «الله اکبر» است. تحقق تام و تمام این اسم با تحقق مدینه معنوی ملازمه دارد که با ظهور امام عصر (عج) در حکم ولی و والی این مدینه، به معنی حقیقی لفظ استقرار می‌یابد. نقش خاص کنونی این انقلاب در برانگیختگی آدمیان و ایجاد آمادگی برای آن چیزی است که در آینده متحقق خواهد شد و اکنون انتظارش برانگیخته می‌شود. اما رفتن به سوی مدینه اسلامی، اقتضای گذشت از وضع موجود را دارد، و چنانکه گفتیم، اوضاع در عصر حاضر چنان است که هرگز در هیچ عصری، گذشت از آنچه امر غالب بوده، چنین مشکل نبوده است. حیات تکنولوژیک و مابعدالطبیعه در این روزگار چنان در جسم و جان آدمی ریشه دوانده که برکنده شدن از آن نیازمند همت ابراهیمی است. غلبه تفکر جدید در جهان تعارضاتی را در جهات حضوری و حصولی در وجود آدمی برمی‌انگیزد. از یک

سو، آدمی حضوراً طالب گذشت از وضع موجود است؛ اما از سوی دیگر، از جهت حصولی و تدبیری تسلیم وضع وجود می‌گردد. آدمی احساس می‌کند که در روزگار بسدی بسر می‌برد، اما هم او، در مرتبه‌ای دیگر، تسلیم بدیهای روزگار می‌شود. شاید بتوان گفت که تفکر موجود هنوز راهی متناسب با احساسی که در سر سویدای بشر برانگیخته شده، نیافته و نشان نمی‌دهد. از سوی، ضرورتها او را در اتخاذ تصمیمات جدی دچار ضعف می‌گرداند.

حال بینیم مدینه معنوی اسلامی که از آن به عنوان جلوه‌گاه غایة القصوای اهل دیانت نام بردیم، چیست. این مدینه چه مميزات دارد که بشر بحران زده کنونی در سیر به سوی آن غالباً دچار تزلزل می‌شود؟

مدینه معنوی اجتماع آدمیانی است که مدار توجهشان، بر اساس تفکر معنوی غالب در آن، حق و امر قدسی است. اعتقاد مطلق به خدا و کلام الهی، همه مناسبات و آداب و عادات و نظامات مردم را در بر می‌گیرد. ارتباط آدمی با طبیعت و با هم‌نوعان خود، دیگر ارتباطی انتزاعی نظیر نسبت محض تکنیکی موجود و حتی ارتباط عقلی یونانی نیست. حُجُب وهمی که روزگاری دراز بر اذهان و عقول و افهام و قلوب سیطره داشته، کشف می‌شوند و با کشف حُجُب، حقیقت انکشاف می‌یابد. در ذیل ظهور این حقیقت، قُرب و نسبتی بی واسطه و حقیقی میان آدمیان و عالمیان حاصل می‌شود. اشیاء بنابر حدیث شریف «رب ارنی الاشیاء کماهی»، حداقل برای گروهی کثیر، «کماهی» ظاهر می‌گردند و اتصالی خاص با خدا حاصل

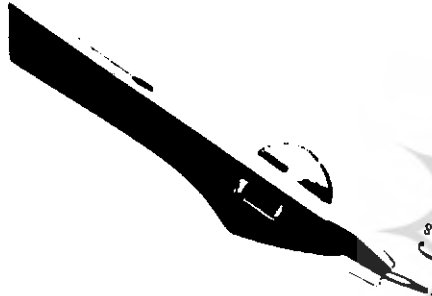
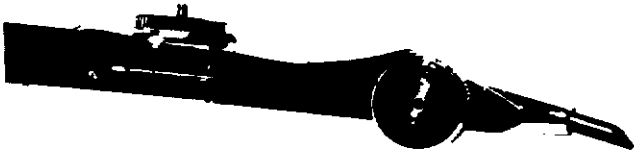
می آید که بنا بر کلام علی بن ابی طالب (ع)، اقتضای کشف موهوم و صحو معلوم را دارد. تفکر و توجه آدمی در این منزل و مقام معطوف به عالم غیب و فنا و فقر ذاتی خویش و بقا و غنای ذاتی حق تعالی است. هنر به معنی شریف لفظ، که عبارت است از بی واسطگی نسبت به اسم متجلی و محاکات امر قدسی، دوباره آشکار می شود. صنعت و فن به مثابه ابزار معاش تنها تا آنجا به کار می آید که مقدمه تذکر به حقیقت و بقای نسل گردد، نه آنکه تمام حیات آدمی آلوده بدان شود و مایه غفلت گردد؛ به قول شیخ اجل، سعدی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

در این مقام، سیاست، ولایت الهی و غلبه قره و لطف حقیقی رحمانی است در صورت قدرت انسانی. بساطن «ولایت» در اینجا «ولایت» و «قرب به حق» است؛ هر که ولایت و قربش بیشتر باشد، ولایتش بیشتر است و حاکم و والی کسی است که بیش از دیگران تقرب به حق یافته و به مقام «ولی الله» رسیده است. سیاست پیامبران و امامان علیهم السلام بنا بر نص صریح آیات و روایات، مبتنی بر قرب به حق، و لذا شناسایی اشیاء و امور - آنچه آن که هستند - به قدر طاقت و مرتبه است. سیاست در اینجا مبتنی بر معرفت الله، ولایت الله و ولایت الله است، همان گونه که علم و معرفت در این مرتبه، صرفاً حاصل نسبت و تعلق انتزاعی و سودانگاران میان آدمی و طبیعت بیجان و مرده نیست، بلکه نوری است که آدمی را به حقیقت اشیاء نزدیک

و آشنا و شناسامی کند. بدین ترتیب، روابط میان آدمیان در اجتماع بر پایه اصل استخدام و سود و سیطره مبتنی نخواهد بود، بلکه همزبانی و همدردی در قرب و بعد نسبت به حق، این روابط را شکل داده و تنظیم می نماید و اینچنین، خانه و خانواده و وطن به معنای حقیقی لفظ و به منزله مظهری از خانه و وطن آخروی متحقق می گردد.

برخی مدینه اسلامی را همان مدینه رفاه غربی می پندارند و از اسلام، صرفاً صدور قوانینی مدرنیزه برای تنظیم امور را طلب می کنند. اینان به حضور، فرهنگ غربی را نارسامی یابند و از این رو به تجزیه تمدن و فرهنگ غرب و گزینش از آن می پردازند. به زعم آنان، علوم طبیعت و ریاضی، متدولوژی علمی و تکنولوژی و بعضی مباحث علوم انسانی غرب را باید اخذ نمود، ولی اخلاق و حقوق غربی را باید وانهاد. اما این امر، یعنی جمع میان بعضی شئون تمدن غرب با برخی شئون اسلامی غالباً با غفلت از اصول و مبانی تمدن غربی و فراموشی نسبت به مآثر و مآثورات دینی و حقیقت دیسانت الهی همراه است. پلورالیسم غالب بر این نحوه تلقی با غفلت از تبیین ذاتی میان تمدنها و عجز از ادراک صورت نوعی و ماهیت متباین فرهنگها ملازمه دارد. اینچنین، کمتر پرسش می شود که چگونه می توان شئون تمدن غرب را تجزیه نمود و به گزینش پرداخت بدون آنکه هر جزء، بار و معنی خویش را به همراه نداشته باشد. این تجزیه، یعنی بهره گیری از علم غربی و متابعت از اخلاق دینی، تنها در عالم وهم امکانپذیر است. بدین معنی که اساساً هر تمدنی مقتضی نحوی رفتار و کردار و اخلاق خاص است و نمی توان



$$\int_0^{\infty} v[\psi] dv = E \left[\left(\frac{T}{M} \right) \left(\frac{n_0}{n} \right) K \sum_{i=1}^n x_i / n_i \right]$$



اکنون در کنار بحران روز افزون در مابعد الطبیعه و عقل متافیزیک که چهار صد سال دل و دین آدمیان ربوده و به بندگی نفس اماره راه نموده است، احساسی انقلابی در شرف تکوین است. در این بحران، انقلاب اسلامی با غایت خاص خویش یعنی مدینه معنوی به وقوع پیوسته و در حال بسط است. تمنای اهل دیانت، رجوع هنر و هنرمندی به هنر به معنی شریف لفظ است که ریشه معنوی آن به «سونر» و «سونره» در زبان سانسکریت بازمی گردد. «سو» در زبان اوستایی به «هو» قلب شده و «هونر» و «هونره» به معنای «نیکمرد» و «نیک زن» (انسان کامل) است. بدین معنی، طلبی دوباره برای بازگشت به «زندگی هنرمندانه» پیدا شده است.

گفتیم که هنر دینی را می توان محاکات امر غیبی و تجلیات حق تعالی در صورتهای خیالی

فی المثل عادات و رسوم و خلقیات قرون وسطی را به تمدن جدید پیوند زد. برخی مصداق جمع میان سنت و صنعت را کشور ژاپن می دانند، حال آنکه ژاپنیها مدتهاست سنت خویش را از دست داده اند و جز ظاهری از عادات و سنن قدیمی در میان آنان باقی نمانده است.

پس انقلاب در نسبت با وضع موجود و ماهیت تکنیک جدید، چه راهی را باید جستجو کند و در این میان، سینما یا هنر تکنولوژیک چه وضعی خواهد داشت؟

۴. صنعت و هنر اسلامی - صنعت و هنر آماده گر



نسبت به این حقیقت؟

قدر مسلم این است که اوضاعی در تمدن اسلامی سیطره داشته که در دیگر تمدنهای دینی، بویژه تمدن مسیحی، آن را مشاهده نمی توان کرد و آن وضع خاص روحانیت است که تفاوتهایی را در هنر و سیاست این دو تمدن دینی موجب شده است. بدین تفصیل که علمای اسلامی یا بالکل تابع حاکمان بوده اند و یا استقلال تام و تمام نسبت بدانها داشته اند و اگر گاهی درجهاتی به حکام نزدیک بوده اند، چندان دخالتی در امور نمی کرده اند. و در هر حال کمتر اتفاق می افتد که روحانیون، ضمن شرکت در فعالیتهای رسمی سیاست موجود، بر ملوک و سلاطین و خلفا استیلا داشته باشند. در حالی که در جهان مسیحی، تشکیلات روحانی چون دولتی در برابر تشکیلات حکومتی عمل می کرده است و حتی در غرب عالم مسیحیت، یعنی امپراطوری مقدس روم غربی و اروپای باختری، این پاپ بود که حق فرمانروایی و ریاست را به سلاطین و حکام اعطای نمود.

در عالم اسلام، نزدیکی علما به دربارهای حکومتی غالباً با از دست دادن استقلال روحانی و تابعیت نسبت به اوامر حکومتی سلاطین و توجیه شرعی مفاسد آنان همراه بود تا آنجا که سیاست ظالمانه امرا برای حفظ جامعه لازم شمرده می شد و حاکم «ولی امر» خطاب می شد. از این رو، بسیاری از علما و فقهای پارسا و عرفا و صوفیه از سیاست می گریختند و مقامات دنیوی، از جمله مقامات قضا را

دانست که در قرب و نسبت بی واسطگی با حق حاصل می شود. هر چه هنرمند قرب و ولایتش به حق بیشتر باشد، مقام و منزل هنرمندی او برتر است. در مقابل، هنر دنیوی محاکات امر نفسانی و حجب مظاهر الهی است که در بُعد از حق و نسبت بی واسطگی با نفس آماره و حجب و همی و پندارهای نفسانی متحقق می شود. بدین معنی، هنر جدید، به معنی خاص هنر دنیوی، در بی هنری و بی ولایتی استقرار و بسط و تمامیت یافته است. اما هنر موجود در تمدن اسلامی، با تذکر به اینکه بسیاری از شئون این تمدن در بُعد از حقیقت اسلام تحقق پذیرفته^(۴)، چه وضعی دارد؟ آیا این هنر در قرب و ولایت حقیقی به حق و حقیقت اسلامی ظهور کرده، یا در بی ولایتی؟ آیا شعر و موسیقی و هنرهای تجسمی و صنایع مستظرفه و معماری موجود در تمدن اسلامی، همه منشأ دینی و الهی دارند؟ آیا شعر «ابن سوس» و موسیقی «فارابی» و نقاشی «رضا عباسی» و فرشها و فلز کاری «سلجوقی» و مسجد شاه اصفهان و کاخ «الحمراء»، همه در قرب به حق ظهور یافته و مظهر ولایت اسلامی است، یا نشانه ای از غفلت

حکومت تسری نمی یافت و در محدودهٔ علما و متفکران اسلامی باقی می ماند و در میان مردم نیز کمتر مؤثر می افتاد.

اما این وضع خاص سیاست و دیانت، منشأ چه آثاری در هنر و صنعت بوده است؟

غلبه و سیطرهٔ مطلق یا نسبی کلیسا در شرق و غرب عالم مسیحیت موجب گردید کلیسا خود مصدر بسیاری از فعالیت‌های هنری در زمینهٔ شعر و موسیقی و نقاشی و معماری و صنایع شود. کلیسا به عنوان بزرگترین سفارش دهنده یا ناظر مستقیم اجرای بسیاری از آثار هنری مسیحی مطرح بود و بسیاری از دیورا خود مبادرت به ابداع آثار هنری می کردند و بزرگترین آثار هنری و ادبی منظوم و منثور توسط رهبانان و روحانیون مسیحی به وجود آمد.

در تمدن اسلامی چنین تأثیری از ناحیهٔ روحانیت و متفکران دینی در آثار هنری، بالاخص در موسیقی، هنرهای تجسمی و معماری کمتر مشاهده می شود و تنها در شعر و خط، علمای دین بذل توجهی نموده، خود نیز به ابداع آثاری همت گماردند. نقاشی و پیکر تراشی، به دلیل ممنوعیتها و محدودیت‌هایی که در شریعت اسلام تصریح شده بود، پیشرفت چندانی نداشت. پیکر تراشی تنها در حد حجاری و سنگ تراشی معماری پیش رفت و نقاشی به نقوش گیاهی و هندسی محدود گردید. همین جدایی روحانیون از هنر موجود در تمدن اسلامی، وجه غیردینی آثار هنری را تقویت نمود، به گونه‌ای که نمونهٔ حقیقی مورد تأیید علمای دین، خصوصاً در حوزه‌های تجسمی و حتی معماری، کمتر به چشم می خورد. و البته این بدان معنی نیست که هنر دینی و معنوی

* حیرتی که در سینما برای بینندهٔ فیلم حاصل می شود نه تحیر ناشی از هیبت و جلال آسمانی، بلکه تحیری است که از محو شدن در کثرات و همی زمینی به ظهور می آید و آن همان حیرت مدموم است.



نمی پذیرفتند و در این میان، متفکران شیعه بیش از علمای اهل سنت چنین بودند. حتی بسیاری از جنبش‌های عقیدتی از طرف سیاستمداران و حکام دامن زده می شد، چنانکه دوران محنت و جدال نقلیان و اهل شرع و حدیث با عقلیان و معتزله در عصر مأمون و واثق و معتصم و عصر متوکل به بعد، با اغراض سیاسی همراه بود. سیاست ولایی شرعی اسلامی بر مبنای امامت نیز همواره در برابر سیاست ولایی عقلی و طبیعی خلفای اموی و عباسی و... مبتلای به ضعف و فتور بود^(۲). هرگاه اصلاح و احیائی در دین واقع می شد، به جهت قدرت سیاسی حکام، به

حقیقی، بامیّزاتی که ذکر کردیم، در تمدّن اسلامی به ظهور نیوسته است، کما اینکه دخالت مستقیم روحانیون در هنر مسیحی، آن را به معنی اصیل لفظ دینی نمی کند.

هنر اسلامی، علی الخصوص در اشعار حکمی عرفا و متفکران، از حکمت ولایی اُنسی و معنوی اسلام برخوردار گشته و آنچه تحت عنوان ولایت و قرب حقیقی به حقیقت اسلام ذکر کردیم، در شعر شعرای الهی متحقّق شده است. اما بتحقیق، بخش اعظمی از شعر و موسیقی و نقاشی و صنایع و معماری در تمدّن اسلامی چنین وضعی نداشته، ضمن بیگانگی ذاتی از حقیقت و ولایت و حضور و تجربه دینی، بالعرض تحت تأثیر روح اسلامی قرار گرفته است.

حال با این اوصاف باید پرسید: آیا غایت هنر و صنعت انقلاب اسلامی، بازگشت به هنرهای سنتی قدیم است؟ اگر باید به این گونه تجربیات هنری رجوع نمود، چه وضعی باید نسبت به هنرهای جدید، از جمله هنر تکنولوژیک گرفت؟ آیا اساساً بازگشت به هنرهای سنتی ممکن است؟ آیا با توجه به روح شیطانی غالب و نسبتی که روح تجربه گر و تخیل ابداعی آدمی در وضعیت کنونی با حق و حقیقت و طاغوت بحران زده غربی کمابیش دارد، بازگشت به تجربه معنوی هنرمندان اسلامی امکانپذیر است؟ چگونه می توان از اوضاع غالب کنونی رهایی یافت و با حقیقتی که تاریخ اسلام با آن آغاز شده، نسبتی بی واسطه پیدا کرد؟

وجود صنایع و نحل هنری و هنر تکنولوژیک در عصر حاضر، که مظهر نام و تمام بی ولایتی است، این رجوع را مشکل می کند. از سوی

دیگر، کوتاه بینی و ساده اندیشی است اگر ضرورت تکنولوژی، و از آنجا هنر تکنولوژیک، را فراموش کنیم و کورکورانه به صنایع حمله ور شویم و بی تفکر پردازان نماییم. چرا که اساساً اینگونه، موجودیت خود را در جهانی که قدرتهای رسمی موجود و فرهنگ مؤید این قدرتها جز در بی قدرت و استیلا نیستند، طرد کرده ایم و به فراموشی سپرده ایم. دفاع از موجودیت انقلاب اسلامی در برابر تفکر سیاسی استیلابی و سودانگارانّه موجود، بدون بهره گرفتن از تفکری که واجد نحوی سنخیت با تفکر موجود باشد، ممکن نیست؛ اما با این تفاوت بسیار اصولی که در این مرتبه، «خودآگاهی» در کار می آید. در جهان امروز باید به «ضد صنعت» و «ضد هنر تکنولوژیک» مجهز شد تا بشود با صنعت و هنر تکنولوژیک جدید در آویخت. و این همان آری و نه گفتن به اصول و مبانی و ششونات و ملازمات فرهنگ جدید و مقدمه گذشت از اوضاع کنونی است.

آنچه «ضد صنعت» و «ضد هنر تکنولوژیک» خواننده شد، در حقیقت «صنعت و هنری آماده گر» برای گذشت از وضع موجود است. آماده گری با انتظار فعلی (نه انفعالی) ملازمه دارد که از اقتضائات طلب ظهور حق و حقیقت، و مظهر حق و حقیقت، بقیة الله الاعظم (عج) در عصر غیبت و غیاب حق، یعنی آخر الزمان است. تفکر، هنر و صنعت آماده گر ملازم نسبتی دیگر با ماده و طبیعت است؛ نسبتی که با نسبت متعارف غربی با طبیعت و تکنولوژی کاملاً متفاوت است. متفکرین غربی نیز به جهت آلودگی جوامع غربی به ماشین و تکنولوژی، ضرورت گذشت از نسبت اکنونی را دریافته اند.

از منظر «هیدگر»، صنعت و هنر تکنولوژیک از ضروریات عصر حاضر است، اما نه چنان است که راهی برای وارستگی از آن وجود نداشته باشد. هیدگر از نحوی سلوک با تکنولوژی تحت عنوان «GLASSENHEIT» نام می برد که می توان آن را «وارستگی به سوی اشیاء چنانکه هستند» تعبیر نمود. این نحو سلوک مستلزم آری و نه گفتن به تکنولوژی است، یعنی اثبات بهره گیری ناگزیر از آن و نفی سیطره ای که در ذات تکنیک نهفته است. به مدد تفکر آماده گر، نهایتاً انقلابی در ذات تفکر به سوی تفکر معنوی (به معنی اصیل لفظ، که عین رو کردن به حق است) حاصل می شود و آدم و عالمی دیگر در افق، فراروی بشر قرار می گیرد.

اینکه گروهی میان انقلاب معنوی اسلامی و مدینه معنوی، با انقلاب صنعتی و جامعه رفاه و مصرف غربی جز در ظواهر دینی تفساوتی نمی بینند و جامعه دینی اسلامی را تنها از لحاظ اخلاقی و حقوقی با جامعه دنیوی غرب متفاوت می دانند و ملاکهای مصرف غربی و الگوهای رشد و توسعه غربیان را برای توسعه و پیشرفت جامعه می پذیرند و جامعه اسلامی را جامعه ای با امکانات تکنیکی مدرن در نظر می آورند^(۳)، ناشی از تعارضاتی است که در عصر بحران مابعد الطبیعه جدید بر اذهان و عقول وافهام و قلوب عارض شده است. در روزگاری که تکنولوژی جهانی وهمی را پیش سمع و بصر آدمی گشوده و حجاب و حائل و مانع تقرب او به اشیائی که مظاهر حقتد گشته است، دیگر سخن بر سر جمع میان «صناعت جدید» و «صناعت دینی» نیست. تفکراتی از این دست، انقلاب اسلامی را به سوی فراموشی و انحلال

در نظام و مناسبات استیلائی و تکنیکی امپریالیسم جهانی پیش خواهد برد و ظهور مدینه معنوی را سالها، و بلکه قرنها، به عقب خواهد انداخت.

و اما وارستگی به سوی اشیاء به تعبیر هیدگر با «گشایش یا فتوح به سوی راز» ملازم است. «راز» امری است که ما را در بر گرفته و بر ما احاطه دارد. از این رو، «راز» در برابر «مسئله» قرار دارد. مسئله، مشکلی است که ما آن را در بر می گیریم و در برابر آن راه حل جستجو می کنیم، حال آنکه انسان در مقابل راز متحیر می شود. عقل، راز را به صورت مسئله در می آورد و آن را توجیه می کند و اینچنین، حال حیرت زائل می گردد. این حال اغلب در وقت ظهور مصائب، خصوصاً هنگام رو برو شدن با مرگ، سر وقت انسان می آید و او از سردرد و حیرت از چرایی امور پرمش می کند. این پرسش، پرسش عقلی نیست و با توجیه عقل حسابگر پاسخ داده نمی شود. پرده بر گرفتن از راز با تفکر معنوی تحقق می یابد که با حیرت آغاز می شود. شاید این حیرت همان حیرتی باشد که پیامبر اکرم (ص) زیادت آن را می طلبید، آنگاه که به پیشگاه حق تعالی عرض می کرد: «ربّ زدنی تحیراً»؛ همان حیرتی که عرفاً آن را غایب القصوای معرفت حق می دانند. هیدگر راز را مرتبط با «وجود» می داند و مسئله را مربوط به «موجود». «پرده بر گرفتن از راز» به معنای سیر از موجود به وجود است. با حیرت در برابر راز وجود است که تفکر حقیقی آغاز می شود.

اما وارستگی به سوی اشیاء و گشایش به سوی راز به خودی خود رخ نمی دهد، بل



* سینما به مثابه هنر تکنولوژیک
صرفاً قابلیت معنایی خاص را پیدا
می کند که همان فرهنگ جدید
و باطن این فرهنگ است که به
صورت نحله های مختلف هنری
و سینمایی ظهور کرده است .

می گردند. بنا بر این، «ضد هنر تکنولوژیک»
به معنای همراهی با نحله ضد هنر موجود که از
جهاتی در ذیل هنر مسموخ عصر حاضر ظهور
کرده اند، نیست.

نحله های ضد هنر جدید ابتدا در زمینه هنر
نقاشی ظهور یافتند و سپس دامنه آنها به شعر و
رمان کشیده شد و آنگاه با «یونسکو» به تئاتر و
سرانجام نیز به سینما رسید. واقعیتی که
هنرمندان غربی، از امپرسیونیسم به بعد، از آن
می گریختند، با ظهور نحله های مذکور بالتمام
ویران گردید و این به معنای نابودی عالم هنری
مستقر و موجود و گرفتاری در هیولای
بی صورت و هابویه آخر الزمان بود. هر چند این
نحله های ضد هنر در ذیل تفکر تکنیکی غالب به
وجود آمدند، اما به جهتی به معارضه با وضع
موجود برخاستند. هنرمندان ضد هنر به گفته
«میرچا الیاده»، می بایست ویرانه های انباشته
شده از انقلاب های هنری گذشته را از میان
بردارند تا بتوانند تاریخ هنر را از نو آغاز کنند.
برای بسیاری از آنان، «ویرانی زبان هنری» تنها
نخستین مرحله از روندی بفرنج تریه شمار
می رفت. اینان به جهت غلبه حضور، اوضاع
بحرانی جهان را با حساسیت بیشتری درک

مستلزم تفکری آماده گرو همت و شجاعت
است، تا مفری برای گذشت از عصر
بی معنایی تکنیک و تکنولوژی و برهوت
بی هنری و غلبه هنر تکنولوژیک، فراهم آید.

۵. هنر تکنولوژیک و سینمای آماده گر
در انقلاب اسلامی

وضع متناسب با تکنولوژی در انقلاب
اسلامی، یعنی وارستگی از تکنولوژی و رفع
حُجبی که به واسطه آن حاصل شده، در هنر
تکنولوژیک و سینما به نحوی دیگر ظاهر
می شود.

گفتیم که در عصر حاضر، نفی و طرد
تکنولوژی، و از آنجا هنر تکنولوژیک
(گرافیک، عکاسی و سینما)، نمی تواند ما را
از آن رهایی بخشد. اساساً نفی و طرد، وهمی
و ناشی از اراده معطوف به قدرت است که در
نهایت بر غفلت مامی افزایش و از حقیقت
دورمان می دارد.

بسیاری از نحله های هنری در پایان تاریخ
غرب که از نفی و انهدام زبان و بیان هنری سخن
می گویند، هر چند از اصول و ضوابط عقلی
مشترک و همگانی غالب بر هنر جدید آزاد
می شوند، نهایتاً در وجه نفسانی آن منحل



* در سینما سخن از تمثّل و سمبولیسم قدیم دیگر مطرح نیست. تمثّل یا سمبولیسم قدیم به محاکات امر متعالی می پردازد، اما در سمبولیسم و تمثّل جدید سخن از محاکات امر نفسانی است.

اسلامی، هنرمندانی را می بینیم که ذیل هنرهای تجسّمی و هنر تکنولوژیک غربی، به ستیز با غرب برخاسته اند (شاید بدون آنکه بدانند) با تجربه های هنری خویش، معنی و حقیقت هنر تکنولوژیک را نفی می کنند. وقتی فیلمسازی می کوشد با دوربین و به مدد تروکاژ، معنای حکمی و عمیق انسان قبل الدنیا، انسان فی الدنیا و انسان بعد الدنیا را نمایش دهد، سینماگری که تلاش می کند مراتب غیب و شهادت وجود انسان را با تمسک به نحله های اکسپرسیونیستی، سوررئالیستی، نئورئالیستی و... و به کمک دوربین به نمایش گذارد، ناخودآگاه موجودیت سینمای اکتونی را به مثابه صنعت و هنری که قادر به بیان حقایق متعالی نیست، نفی می کند.

اساسی ترین مسئله برای هنرمند انقلابی مسلمان خود آگاهی به چیزی است که تکنیک و مابعدالطبیعه جدید در ذات خود می پرورد و آن استیلا و ولایت شیطانی دجال یک چشم غرب است که چشم باطن را به حق و حقیقت بر بسته است. تفاوت است میان هنرمندانی که با تفکر عمیق آماده گر و خود آگاهی مترتب بر آن، ذات

می کردند، اما موفق به گذشت از آن نشدند و در نسبت بحرانی و متزلزل عصر حاضر با اسم قهر الهی سکنی گزیدند. و به هر تقدیر، هنرمندان در جهان کنونی نقش اساسی داشته اند، زیرا در میان مردم این دوره و روزگار، نخست آنان بودند که در جستجوی عالم هنری که در آن آدمی در نسبتی بی واسطه با وجود زندگی کند و به تخیل ابداعی پردازد، همت خویش را صرف ویران کردن دنیای خود نمودند.

وضع و مقام هنرمند انقلاب اسلامی در برابر هنر تکنولوژیک، وضع و مقام نفی و طرد نیست. وقتی هنرمند مسلمان با جهانی روبرو است که بالذات مظهر کفر و غفلت است، چگونه می تواند از هنر تکنولوژیک جدید بر خوردار نشود؟ تجربه معنوی در جهانی چنین، طریق تعارض علیه نظم و نظام استیلایی موجود را می گشاید. هنرمند آماده گری که در سبیل و طریق نجات گام بر می دارد، با هنر خویش نحوی ضد هنر را می پرورد که به فروپاشی اصول و مضامین هنر ابلیس زده جدید می انجامد. بدین گونه، در عصر انقلاب

وماهیت ابزاری را که به دست می گیرند و اثر خویش را به مدد آن ابداع می کنند، ظاهر می سازند با هنرمندانی که در اسارت این ابزار مانده و مرعوب سیطره آن شده اند. و این امر خطیر، خلاف آمد عادت است و همتی بزرگ و شجاعتی کم نظیر می طلبد. آنان باید در میان طوفانهای بلا بکوشند تا به ساحل نجات برسند. حق تعالی در پایان تاریخ غرب، این تکلیف را بر عهده هنرمندان مسلمانی گذاشته که ولایت تکنیک را نپذیرفته اند و حکمت انسی را طلب می کنند.

● کلام آخر

آنچه در این مقاله بدان اصرار داشتیم، تذکر به خود آگاهی تاریخی و پرسش از ماهیت تکنولوژی و هنر تکنولوژیک در عصر حاضر و مقام این دو در مدینه معنوی اسلامی بود و آنچه در پایان مقال، باز مورد تأکید قرار می دهیم اینکه تماس ما با غرب و شئون فرهنگ و مدنیت غربی باید مبتنی بر خود آگاهی تاریخی و آشنایی با کل غالب در تمدن غرب باشد. سخن ما این است که نباید شئون غرب را به مثابه اموری منفک از یکدیگر و فاقد وحدت و کلیت تاریخی پنداشت. «پلورالیسم» و قول به تفکیک ذاتی شئون و قائل شدن به گزینش میان خوب و بد، مطلق گرفتن شئون و غفلت از ماهیت و حقیقت تمدن و فرهنگی غربی است. خوب و بد غرب رجوع به کل متجلی در غرب دارد که آن، نفس اماره غربی و معرفت مقتضی آن و قول به موضوعیت نفسانی است. دیگر اینکه امروز روح واحد فاسد و مفسد غربی بر تمامی مذاهب و ملل و نحل دینی و دنیوی، تا آنجا که در نظم و نظام موجود جهانی و

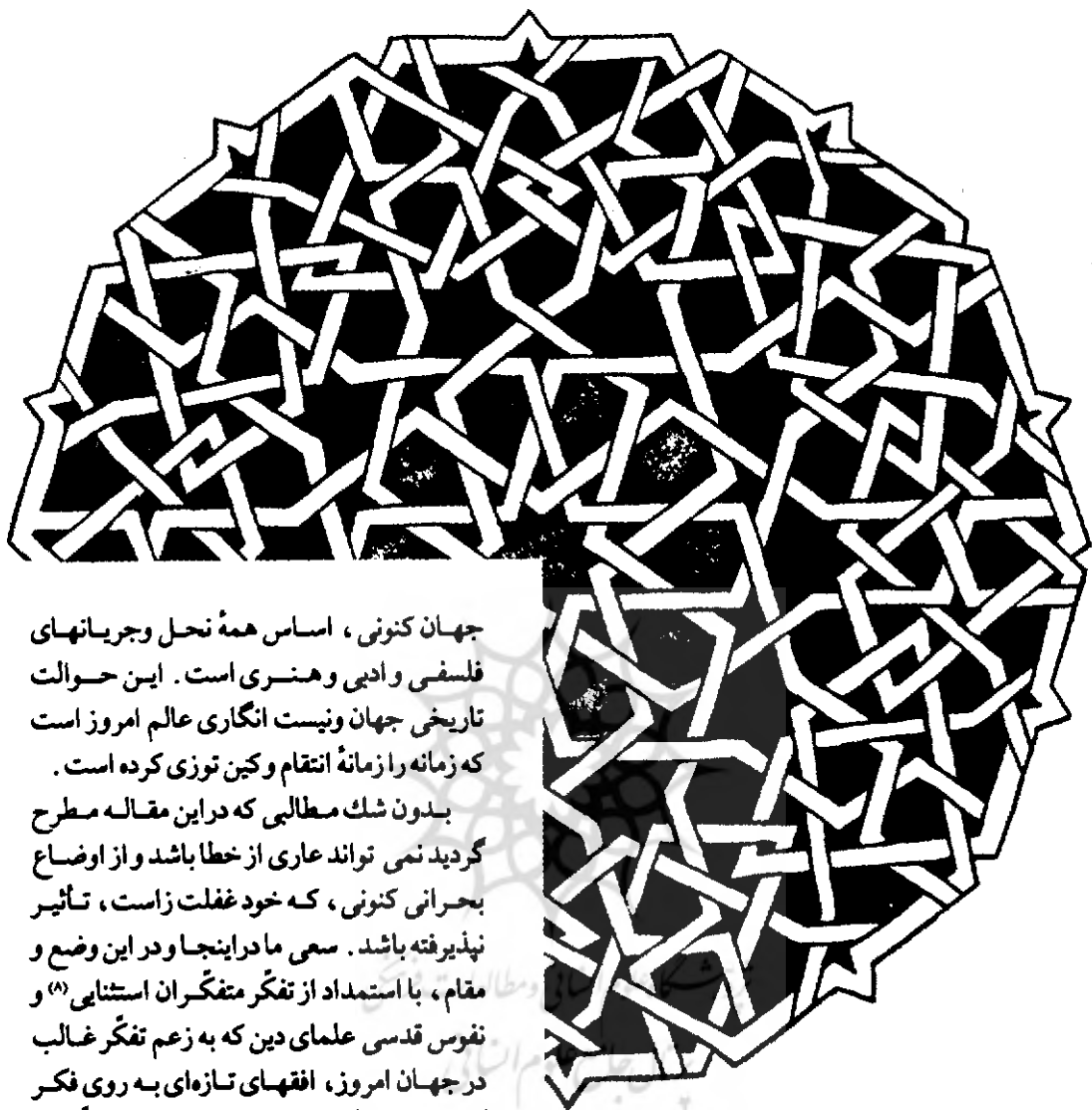
ارتباطات رسمی آن قرار می گیرند، غلبه یافته است و صورت نوعی و کل غالب بر همه آنها یکی است و از این لحاظ تفاوتی میان شرق و غرب و جهان سوم وجود ندارد. امروز تبیینی ذاتی میان فرهنگ موجود چینی، هندی، روسی، عربی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، آمریکایی و... موجود نیست، چنانکه تفاوتی باطنی و ذاتی میان اسلام موجود در غالب کشورهای اسلامی با مسیحیت رسمی و اتیکان، صهیونیسم اسرائیل، پراگماتیسم آمریکایی و دموکراسی اروپایی مشاهده نمی شود.

امروز اسلام رسمی دولتی در ممالک اسلامی در کنار بقیه جریانهای مذکور در برابر انقلاب اسلامی به جدالی خصمانه بر



✱ سینما ماهیتاً نمی تواند چیزی جز وسیله سیطره بیشتر فرهنگ جدید و ارزشهای موجود باشد.

✱ تماس ما با غرب و شئون فرهنگ و مدنیت غربی باید مبتنی بر خود آگاهی تاریخی و آشنایی با کل غالب در تمدن غرب باشد.



جهان کنونی، اساس همهٔ نحل و جریانهای فلسفی و ادبی و هنری است. این حوالت تاریخی جهان نیست انگاری عالم امروز است که زمانه را زمانهٔ انتقام و کین توزی کرده است. بدون شك مطالبی که در این مقاله مطرح گردید نمی تواند عاری از خطا باشد و از اوضاع بحرانی کنونی، که خود غفلت زاست، تأثیر نپذیرفته باشد. سعی ما در اینجا و در این وضع و مقام، با استمداد از تفکر متفکران استثنایی^(۸) و نفوس قدسی علمای دین که به زعم تفکر غالب در جهان امروز، افقهای تازه‌ای به روی فکر گشوده می گشایند، یافتن اهلیت تفکر و پرسش از حقیقت و ماهیت اشیاء و امور و طلب گذشت از این جهان بحران زده است، بویژه آنکه اینک با ظهور انقلاب اسلامی، صورت نوعی و کلّ تاریخی غرب در برابر صورت نوعی و کلّ تاریخی اسلام، یعنی «الله اکبر»، قرار گرفته است که با نفی صورت زندگی متافیزیک در عصر مظلّمهٔ غیبت کبری، نهایتاً با انقلاب دینی به معنی تام و تمام و نسخ فرهنگ غربی، به تمامیت و کمال خواهد رسید. ان شاء الله.

می خیزد و تباین و خصومت خود را با اسلام حقیقی و وحدت خویش را با پراگماتیسم آمریکایی و صهیونیسم جهانی آشکار می سازد. امروز ما در وضعی بسر می بریم که در آن بشر با تنها امری که مانوس است ولایت، یعنی استیلا و امپریالیسم است. در این روزگار کمتر محلی برای ولایت باقی می ماند و همین بی مهری و سیطره، که عین تفرعن و فرعونیت است، با غلبهٔ بشر انگاری به مثابهٔ باطن تاریخ و

● پاورقیها:

۱. تفصیل مطالب فوق در باب «خودآگاهی تاریخی و اوضاع کنونی جهان» در کتاب «حکمت معنوی و ساحت هنر» و مقاله «حکمت و فلسفه تاریخ» از ارقام این سطور آمده است. از این رو، در مقاله حاضر که آن را به پرسش از ذات تکنولوژی و هنر تکنولوژیک اختصاص داده‌ایم، برای جلوگیری از تکرار و اطناب کلام، به اجمال برگزار کرده‌ایم.

۲. تفصیل مطلب در باب هنر ماکیاویستی و ماکیاولیسم هنری در کتاب «حکمت معنوی و ساحت هنر» مطالعه شود.

۳. مطالبی که در اینجا از «هیدگر» نقل می‌شود، از مصاحبه وی با مجله «اشپگل» و شرح مقاله GLASSENHEIT و دیگر شروح سخنان و کلمات هیدگر توسط استاد مسلم حکمت و فلسفه، آقای دکتر سیداحمد فردید، در حد بضاعت نویسنده اخذ شده است.

۴. «تفکر حسابگرانه» از منظر هیدگر، خود را در صورت طرحها و برنامه‌های دور و دراز به نمایش می‌گذارد. خصوصیت این تفکر آن است که هرگاه ما برنامه ریزی، پژوهش و سازماندهی می‌کنیم، همواره بر شرایطی مفروض تکیه داریم که آنها را متناسب با اهرام عملی خاص، مد نظر قرار داده‌ایم و بنا بر این می‌توانیم نتایج مقینی را توقع داشته باشیم. چنین تفکری حتی اگر با اعداد و ارقام و ماشینهای محاسب و کامپیوتر هم سروکار نداشته باشد، باز حسابگرانه است. کار تفکر حسابگرانه «شمردن» است. چنین تفکری پیوسته از نو شماری می‌کند، پیوسته بیشتر نوید می‌دهد و همواره احتمالات اقتصادی را مد نظر دارد. تفکر حسابگرانه از یک چشم اندازه به چشم اندازه دیگری می‌شتابد، هرگز توقف نمی‌کند و آرام نمی‌گیرد.

۵. بسیاری از شئون موجود در تمدن اسلامی که مستشرقینی چون «گوستار لویون» یا «زیگرید هونکه» و... از آنها به عنوان کمال بحث می‌کنند، در پی نسبتی با حقیقت اسلام متحقق شده است، از جمله سیاست غالب در تمدن اسلامی. ترویج فرهنگ الحادی یونان و اندیشه‌های هنری و طبیعی در دوران نهضت ترجمه پس از آن، آنگاه، که ائمه معصومین (علیهم السلام) در محدودیتی روز افزون بسر می‌بردند به نحوی که حتی تماس گرفتن با ایشان با

مشکلاتی همراه بود، از دیگر نشانه‌های بی‌نسبی علوم آن دوره با حقیقت اسلامی است. چگونه می‌توان نهضتی را که در معارضه با شریعت الهی و عقل و نقل ایمانی، با سلاح عقل یونانی برپا شد، «عصر طلایی معارف اسلامی» دانست، در حالی که معرفت اصیل که در کلام ائمه اطهار متجلی بود، در جامعه یونان زده عباسی و پس از آن، بیش از پیش منزوی می‌شد؟ البته بسیاری از معارف عقلی یونانی بتدریج صیغه اسلامی یافته تحت تأثیر روح اسلامی قرار گرفتند، اما این به معنای انقلاب در ذات و ماهیت آنها نبود. بر این اساس، هر چه معارف و علوم در تمدن اسلام بسط یافته‌اند، به همان نسبت ولایت محمدی (ص) که باطن و حقیقت هدایت اسلامی است، غایب و در حجاب شده است.

۶. بنا بر اصول حکمت سیاسی اسلام، هر ولایت و نبوتی مبتنی است بر ولایت و قربی خاص (به منزله یاطن ولایت) که نبی با امام نسبت به خدا دارد. ولایت بی ولایت نمی‌تواند ولایت و مسیاست و حکومت حقیقی باشد. ولایت در صورت خودبنیادانه دوره جدید در قالب امپریالیسم و قهر و غلبه بی ولایت ظاهر شده است. به عبارتی، ولایت امروزی نیز بر ولایت استوار است. تاریخ اسلام، با رحلت پیامبر (ص) که جامع ولایت و ولایت بود، میان این دو جدایی افتاد و ولایت به کسانی سپرده شد که از ولایت بی بهره بودند و این جدایی، جز در مدت کوتاه زعامت علی بن ابی طالب (ع)، ادامه یافت.

۷. از این لحاظ بی‌وجه نخواهد بود اگر جامعه صنعتی ژاپن و آمریکا و اروپا را از جهاتی اسلامی تراز جامعه فعلی خود بدانیم، چنانکه گروهی از اهل غفلت، جامعه سوسیالیستی شوروی و اروپای شرقی را به جهت مساوات نسبی مالی و امحاء مالکیت‌های بزرگ، اسلامی تراز جامعه انقلابی مامی دانند!

۸. بدون تردید هر چند تفکر متفکران استثنایی، در عصر خویش استثنایی است، اما می‌تواند مرجع عمومی تفکر در اعصار آینده باشد. چنانکه ارسطو و افلاطون در زمان خود از سایرین مستثنی بودند، اما نحوه فکر آنان تا به امروز، با شدت و ضعف و دانسته و ندانسته، سرمشق تفکر بوده است. انقلاب اسلامی و تفکر معنوی رهبران نیز که امروز استثنایی است می‌تواند مرجع عمومی انقلابها و تفکرات آمده‌گر فردا باشد.